

نگاهی به مجموعه شعر پریزاد از سارا جلو داریان

غلامعلی حدّاد عادل (رئیس و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: زنان، بعد از انقلاب اسلامی، علاوه بر عرصه‌های انقلابی و اجتماعی، در حوزه سرودن شعر نیز رشد و شکوفایی داشته‌اند. سارا جلو داریان یکی از این زنان است که در این سال‌ها در عرصه شعر فعال بوده است. پریزاد گزیده اشعار اوست در سه فصل با نام‌های «فصل عشق»، «فصل عطش»، و «فصل راز». بررسی زبان شعر جلو داریان از لحاظ دستوری، تصاویر، و مضامین می‌تواند ابعاد گوناگون شاعرانگی این سراینده جوان را نشان دهد. عشق به میهن و زادگاه، پرداختن به دفاع مقدس و قهرمانان، خلیج فارس، احساسات عاشقانه و احوال شخصی و اشعار مناسبتی از جمله موضوعات شعری جلو داریان است. او در ترانه‌سرایی هم تواناست. بررسی موضوعات عام پریزاد و اشعار آیینی و ترانه‌گون آن از مباحث این مقاله خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: سارا جلو داریان، پریزاد، شعر آیینی، ترانه، انقلاب اسلامی.

مقدمه

در تاریخ ادبیات ایران، در میان شاعران بزرگ، کمتر به نام زنان برمی‌خوریم؛ با این حال، زنان به اعتبار طبع لطیف و حساس خود همواره در عرصه شعر و شاعری حضور داشته و، در یک‌صد سال گذشته، نام‌هایی چون پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد جای خود را در تاریخ ادبیات فارسی و اذهان مردم باز کرده‌اند. زنان، در چهل و چند سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران سپری شده، همچنان که در عرصه فعالیت‌های انقلابی و اجتماعی فعال بوده‌اند، در شعر نیز رشد و شکوفایی داشته‌اند؛ چنان‌که می‌توان گفت هم‌اکنون در ایران ده‌ها شاعر خوب زن حضور دارند که بی‌گمان،

در میان آن‌ها، چند شاعر درجه‌اول به چشم می‌خورد و سارا جلوداریان یکی از آن‌هاست. مقاله را با غزل «آتش و گلستان» (ص ۱۰۲)^۱ سروده این شاعر جوان آغاز می‌کنیم و، سپس، درباره شعر او سخن خواهیم گفت:

دلت انار ترک‌خورده زمستان است	دلت که مجمری از آتش و گلستان است
دو چشم مشرقی‌ات را چگونه شرح دهم	شبیبه پنجره‌ای باز رو به باران است
به‌دستِ توست کلید طلایی این باغ	بخوان عزیز که فصل هزارستان است
از آن زمان که تو لیلای ماجرا شده‌ای	چقدر عشق که سرگشته بیابان است!
چقدر لهجه شیرین و ساده‌ای داری	که مثل سلسله شاعران کاشان است!
نمی‌شود به تو تشبیه کرد دربارا	چقدر موج که از خشم تو هراسان است!
تو مثل کوه صبوری، نمی‌توان فهمید	غمی که در قفس سینه تو پنهان است
به این دلیل بزرگی که شیرزن هستی	وگرنه شیر در این بیشه‌ها فراوان است ...

پیش از آنکه درباره ویژگی‌های شعر جلوداریان سخن بگوییم، مناسب است به روند تحول شعر فارسی در دوران پس از انقلاب اشاره‌ای کنیم. شعر در انقلاب اسلامی، با تکیه بر پشتوانه «شعر سنتی» و پشت سرگذشتن تجربه «شعر نو»، به مرحله جدیدی قدم نهاده است که آن را در عبارت کوتاه «وفاداری به صورت شعر سنتی و بهره‌مندی از زبان شعر نو» می‌توان تعریف کرد. در چهل و چند سال اخیر، عموم شاعران انقلاب در قالب‌های قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و حتی قطعه شعر سروده‌اند، اما این التزام به قالب و صورت به معنی التزام به زبان شعر سنتی و مضامین آن — که اوجش را در شعر فارسی دوره قاجار می‌توان ملاحظه کرد — نبوده است. همچنان که در جای دیگر گفته‌ایم، این تحول را می‌توان «ریختن باده نو در جام کهن» (حدّاد عادل، ص ۳۸) دانست و البته بدیهی است این قاعده کلی استثناهایی هم دارد.

سارا جلوداریان را می‌توان در شمار چند شاعر درجه‌اول زن دوران انقلاب اسلامی دانست. او فارغ‌التحصیل رشته «نانوکشاوری» و زاده کاشان است؛ شهری با اصالت و قدمت در دین‌داری و علم و هنر و فرهنگ؛ شهری در حاشیه کویر با مردمانی سخت‌کوش و خوش‌ذوق که، در طول تاریخ، نام‌آورانی در فقاقت و حکمت و عرفان و علم و ادب پرورانده است و، با داشتن شاعری مانند محتشم کاشانی (۹۰۵-۹۹۶ق) در اوج شعر آیینی کهن و دو شاعر بنام معاصر یعنی سهراب

۱. در سراسر این مقاله، شماره صفحات مربوط به کتاب پریزاد (گزیده اشعار سارا جلوداریان) است و، برای رعایت اختصار، از تکرار نام صاحب اثر پرهیز شده است. همچنین، چون معتقدیم این مقاله مستقل از دفتر شعر شاعر باید بتواند هنر شاعری و فضای کلی اشعار او را برای خواننده بازنمایی و ترسیم کند، در اغلب موارد، به جای یکی دو بیت از یک شعر، تمام آن را به‌مثابه شاهد سخن آورده‌ایم.

سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷) و مشفق کاشانی (۱۳۰۴-۱۳۹۳)، شاعر پروری خود را اثبات کرده است. جلوداریان را باید حلقه‌ای از زنجیره طولانی شاعران کاشانی دانست. او، همچنان که خود گفته است و بدان می‌بالد، از «سلسله شاعران کاشان است» (ص ۱۰۲) و «لهجه شیرین و ساده‌ای» (همان جا) دارد. کاشان با همه چهره‌ها و جلوه‌هایش در شعر او حضور دارد؛ تابان حد که گویا آگاهانه اصرار دارد، در هر فرصتی، از شهر خود یاد کند و در مضمون‌سازی‌ها از هر آنچه به کاشان تعلق دارد بهره بگیرد. مثلاً، در غزل «این امانت را به من بسپار» - که به «استاد مشفق کاشانی» تقدیم شده و، به رسم حق‌شناسی، خود را مدیون توجه او می‌داند؛ ضمن اشاره‌ای به محتشم کاشانی - می‌گوید:

لطفِ صدها فیض در منظومه عرفانی‌ات خونِ صدها محتشم در غیرتِ کاشانی‌ات
این امانت را به من بسپار تا یعقوب‌وار گل کنم یک‌عمر زیر سایه کنعانی‌ات

(ص ۱۴-۱۵)

در شعر «ایران» نیز، با اشاره‌ای به شعر سهراب سپهری^۱ می‌گوید:

شهریاری و پُر از شور «همای رحمت» چینی نازک تنهایی کاشان منی

(ص ۲۳)

و در غزل «برای سهراب سپهری» می‌گوید:

من که چیزی ندارم تا برایت بخوانم با تو از شعرگفتن من مگر می‌توانم؟!
نازنین مسافر! حجم سبزت همیشه مثل جریان خون است در رگ و استخوانم
جاده‌ها را صداکن، کفش‌ها را به پا کن از گلستانه تا عشق، من تو را می‌رسانم
قایقت پشت دریاست، بی تو اما غریقم حس پارو ندارد قدرت بازوانم
هیچ کس جز تو شاعر غریبم را نفهمید خنده‌ای بی دل‌یلیم، گریه‌ای ناگهانم
مرگ رنگ تو را هم در کنار چمن‌ها می‌نویسم برای آبی آسمانم
ای تبِ تند مهتاب، نبض تنهایی و آب! شرقی اندوه! سهراب! دردهایت به جانم
لهجه کاشانی‌ات را، رمز نقاشی‌ات را کاشکی می‌شنیدم، کاش می‌شد بدانم
جایت اینجا چه خالی ست زیر امواج باران! مثل راز گل سرخ بر لب داستانم

(ص ۳۱-۳۲)

حضور دیگر نمادها و مظاهر فرهنگ و تمدن کاشان - مانند فرش در شعر «ترنج» با عنوان فرعی «برای هنر اصیل ایرانی: فرش» (ص ۴۰)؛ تمدن باستانی سیلک و سفالینه‌های آن در دو شعر «چلچراغ» (ص ۴۵) و «خاک عزیز» (ص ۴۸)؛ گلاب قمصر در شعر «گل سرخ» با عنوان فرعی «برای دشتستان‌ها و گلاب ناب قمصر

۱. به سراغ من اگر می‌آید/ نرم و آهسته بیاید/ مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من!

کاشان» (ص ۸۷)؛ و سردابه‌های کاشان در شعر «غریب‌ترین» (ص ۱۷۲) — را در جای‌جای اشعار جلوداریان می‌توان دید. او عشق به زادگاه کویری خود را در غزل «کویرانه» (ص ۸۳) بهتر و بیشتر از هر شعر دیگری اظهار کرده‌است:

ای آخرین دقایق بارانی، خوابِ کویر سبزترین خواب است
در امتداد پنجره‌های شهر، تل‌ماسه‌های روشن مهتاب است
ای جاده‌های روبه‌فراموشی، باید غروب را به تماشا برد
جایی که، در محاصره‌خورشید، یک آسمان شقایق و عناب است
بوی کویر می‌بردم انگار تا خانه‌های کاغذی نمناک
تا دوردست منظره‌هایی که همچون عتیقه نادر و کمیاب است
این خاک‌دانه‌های ترک‌خورده، این سقف‌های گنبدی منقوش
بر گردگرد حلقه انگشتر، مثل نگین برهنه و جذّاب است
قلب کویر، در گذر شن باد، آینه‌دار سیطره نور است
میراث بی‌بدیل خداوندی، میراث‌دار حافظه آب است
حتّی، هزار سال پس از این هم، حال‌وهوای شعر کویرانه‌ست
شعری که زادگاه سفرهایش در کاروان‌سرای مرنجاب است

جلوداریان شاعری پُرکار است. از او تاکنون این مجموعه شعرها به چاپ رسیده‌است: خاطرات مشترک، هر جاده‌ای به منزل مجنون نمی‌رسد، نی‌زار گواه است، آتش و گلستان، نفعه فردوس، پریزاد، و کهربا. ما، در این مقاله، تنها از مجموعه شعر پریزاد استفاده کرده‌ایم که گزیده اشعار اوست و شامل سه فصل: «فصل عشق» (با ۷۱ شعر)، «فصل عطش» (با ۶۳ شعر)، و «فصل راز» (با ۱۴ شعر). «فصل عشق» شعرهایی با مضامین عام دربردارد و «فصل عطش» شعرهای آیینی شاعر را؛ و «فصل راز»، که در مقایسه با دو فصل دیگر بسیار کوتاه‌تر است، شامل شعرهایی است که ظاهراً با انگیزه ترانه‌سرایی سروده شده و زبانی شکسته دارد. در این مقاله، نخست به «زبان شعر» جلوداریان و سپس به «مضمون و درون‌مایه» آن خواهیم پرداخت.

زبان شعر

جلوداریان، در پریزاد، زبانی روشن اما پُر تپش دارد. زبان او پیچیده نیست لکن، در عین سادگی، فاخر است. شعرهای او از لحاظ رعایت قواعد دستوری «سالم» است و فهم آن دشوار نیست؛

پرتصویر است اما این تصویرسازی‌ها از روشنی شعر نمی‌کاهد و، در آن، نشانی از دشواری‌های مخصوص سبک هندی دیده نمی‌شود. بعضی از اشعار او، از حیث روشنی و سادگی، نمونه بارز «سهل ممتنع» است. نخست غزل «چلچراغ» و سپس غزل «شرف» را (با عنوان فرعی «پیشکش فقرا و محرومان جهان») به مثابه شاهد مدعا ذکر می‌کنیم:

دور از منی و همدم دیرینه منی	پروانه‌ای و در قفس سینه منی
حیف از تو که غبارِ مرا پاک می‌کنی	حیف از تو که نشسته بر آینه منی
گلگشتی و بهاری و نارنج‌زاده‌ای	خاک سیلک و ظرف سفالینه منی
در پاره‌پاره غزلم نقش بسته‌ای	در گوشه‌گوشه دل بی‌کینه منی
ماه تمامی و لب ایوان نشسته‌ای	خورشید نیم‌روز لب چینه منی
حالا که آمدی، قدمت روی چشم‌هام	تو چلچراغ روشن آدینه منی

(ص ۴۵)

گل بودی و دریغ که گل‌دان نداشتی	سر بودی و دریغ که سامان نداشتی
هر کوچه‌ای برای تو بن بست شد، ولی	راهی از این گذر به خیابان نداشتی
هر پنجره برای تو دیوار شد، ولی	در چشم‌ها ت جز نم باران نداشتی
هر روز یک مصیبت و هر روز یک عزا	آقا، دریغ، شام غریبان نداشتی
از کودکی، شکسته شدی چون که هیچ وقت	اسباب‌بازی و لب خندان نداشتی
مجنون شدی، دلت به کجاها کشیده شد ...	آقا، در این مسیر، بیابان نداشتی
هم سفره همیشگی من! غمت مباد	نامت بلند باد، اگر نان نداشتی
سعدی تویی که شعر شرف خلق کرده‌ای	هر چند بوسستان و گلستان نداشتی
غیر از خودت نخواستی از هیچ کس مدد	غیر از «خدا» به هیچ کس ایمان نداشتی

(ص ۷۰-۷۱)

اما همه ویژگی شعر جلوداریان در سادگی خلاصه نمی‌شود، بلکه شاخصه مهم‌تر شعر او تصویرسازی‌هایی است که مطلقاً در شعر کهن دیده نمی‌شود و به زبان شعر نو تعلق دارد؛ زبان و بیانی که از قواعد متعارف و مرسوم سنتی تبعیت نمی‌کند و کاربردش نوعی شجاعت می‌خواهد و در شعر جلوداریان دیده می‌شود. او، در پاره‌ای از اشعارش، جسارت و جرئت خود را در شکستن مرزهای شعر سنتی نشان می‌دهد. برای نمونه، به ترتیب، به دو غزل «دو فنجان غزل» و «کودکی» او استناد می‌کنیم:

رسید و هرچه نفس داشت در هوایم ریخت
رسید و ماهی بی طاقّت نگاهش را
سلام کرد، سلامی چنان شریف و لطیف ...
به شعرهای من آن قدر احترام گذاشت
و من شبیه همان دختر دهاتی گیج
تمام خانه پُر از شمعدان و آینه شد
چقدر لنگه به لنگه، چقدر بچه شدم!
هرآنچه ریخت سلیمان من در این کوزه

و دسته دسته کبوتر شد و به پایم ریخت
به رودخانه آرام چشم هایم ریخت
که رنگ عشق به دنیای غم فزایم ریخت
که، جای چای، دو فنجان غزل برایم ریخت
و او که عطر چراگاه در فضا می ریخت
شبی که خون گل سرخ در حنا می ریخت
چقدر حنجره پاک در صدا می ریخت!
هدیّتی ست که از جانب خدایم ریخت

(ص ۵۹)

و من دوباره به یک خوابِ ناز خواهم رفت
سوار اسب همیشه سپید خوشبختی
برای یافتن جعبه های جادویی
درست مثل پرستوی کوچک قصّه
و دگمه های دلّم را که تا به تا بستم
دوباره ماه اتاق مرا بغل کرده

به کودکی، به افق های باز خواهم رفت
به کوچه باغ زمان، یگانه تاز خواهم رفت
به آن گذشته پُر رمز و راز خواهم رفت
به سرزمین فرود و فرار خواهم رفت
به سمتِ خاطره ای دیرباز خواهم رفت
و من دوباره به یک خوابِ ناز خواهم رفت

(ص ۸۹)

در شعرِ اوّل، تعبیرِ ذکر شده در مصراع های «رسید و هرچه نفس داشت در هوایم ریخت» و «دسته دسته کبوتر شد و به پایم ریخت» و «... ماهی بی طاقّت نگاهش را/ به رودخانه آرام چشم هایم ریخت» حکایت از فاصله گرفتن شاعر از زبان شعر کهن دارد. این فاصله او را به کلی از سنت و سابقه جدا نمی کند، اما بر وسعت دایره زبانی اش می افزاید. در شعر «کودکی»، دو بیتِ آخرِ غزل کاملاً رنگ و بوی نو دارد؛ «تابه تابستن دگمه های دل» و «به خوابِ ناز رفتن شاعر در اتاقی که ماه به آغوشش کشیده» نمونه هایی از شگردها و چشمه های شاعرانه ای است که جلوداریان در کار می آورد. او، با این نوآوری ها در زبان شعری خود، مَهر و امضایش را بر شعرِ خود می گذارد. زبانِ نوِ جلوداریان خواننده را گاه به یادِ زبان شعرِ فروغ و گاه زبان شعرِ سهراب و حتّی زبان غزل منزوی می اندازد؛ شاعرانی که جلوداریان با شعرشان انس و به خودشان دل بستگی دارد و برایشان جدا جدا شعر گفته است. جای پای فروغ را در شعر جلوداریان در غزل «دچار»، هم در مطلع و هم در خاتمه آن، می توان دید:

پریراز در رگِ من کولیِ جنونت را
از این به بعد من و تو دچارِ هم هستیم

نفس بکش همه عقدۀ درونت را ...
به دستِ خاطره بسپار تاکنونت را

(ص ۵۲)

جلوداریان، در شعر «برای سهراب سپهری»، چنان که پیش تر دیدیم، کاملاً تأثیر زبان سهراب را در شعر خود نشان می دهد. به همین صورت، تأثیرپذیری از منزوی را در شعر بلند «برای حسین منزوی غزل پرداز بی تکرار» (ص ۲۸) می توان دید.

دیگر ویژگی شعر جلوداریان زبان زنانه اوست. مانند همه شاعران موفق زن، مهر طبیعت زنانه را جای به جای بر شعر خود می نهد: همان ظرافت و نازک اندیشی و نرمی و طراوت ویژه ای که در شعر جلوه گر می شود. این ویژگی را در غزل کوتاه «مرا ببخش» می توان دید:

درخت سبیم و در گیر و دارِ عصیانم	شبیبه نقطه آغاز و خط پایانم
من آن نجابت از یادرفته تلخم	که عطر مریم ها رخنه کرده در جانم
کسی به فکر کسی نیست آی هم گریه!	به دست خوب تو محتاج مانده دستانم
مرا ببخش که درد تو را نمی فهمم	مرا ببخش که قدر تو را نمی دانم
تویی که، از دل یک گل، بهار آوردی	منم که سردترین قاصد زمستانم
به تار موی تو و بغض در گلو سوگند	که زیر سایه مردانه تو می مانم

(ص ۹۳)

جلوداریان، حتی آنجا که برای امام رضا شعر می گوید، از این زبان ظریف زنانه بهره می گیرد. از جمله، در این بیت پایانی غزل «نشان افتخار»:

به شوق دیدنت از راه های دور می آیم	دوباره ضامن من باش و من هم بچه آهویت
------------------------------------	--------------------------------------

(ص ۱۹۰)

جلوداریان، در شعر «پریزاد» با عنوان فرعی «برای وطنم ایران»، آنجا هم که در وصف وطن شعر می گوید، احوال و خصوصیات زنانه را منعکس می سازد:

ونوس آسپایی! ماه منظوم تماشایی!	رها کن در خلیج فارس گیسوی شالالت را
---------------------------------	-------------------------------------

(ص ۳۵)

از این دست، نمونه های دیگری نیز در شعرهای جلوداریان هست که با خواندن پریزاد می توان بدان ها پی برد.

مضمون و درون مایه

بخش دوم مقاله را، با بهره گیری از دوگانه «ذهن و زبان»، به «ذهن شاعر» اختصاص می دهیم و از درون مایه شعر جلوداریان سخن می گوئیم. پیش تر سه فصل پریزاد («فصل عشق»، «فصل عطش»، و «فصل راز») را برشمردیم. ویژگی شعرهای «فصل عطش» آیینی بودن آن هاست؛ برخلاف «فصل عشق»

که تقیّد به موضوع و محوری خاص در شعرهای آن دیده نمی‌شود. در «فصل عشق»، شاعر برای «هرچه و هرکه دل تنگش می‌خواسته» شعر گفته‌است. شماری از آن‌ها مشخصاً به زادگاه او کاشان مربوط می‌شود، اما عشق او به کاشان نمونه‌ای از عشق او به ایران است. ایران‌دوستی در اشعار جلوداریان موج می‌زند. او به نسلی تعلق دارد که دوران جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران را در سال‌های نوجوانی و جوانی تجربه کرده‌است. این تجربه دردناک منشأ آفرینش شعرهایی درباره شهدا و قهرمانان و سرداران جنگ شده‌است. جلوداریان هم به ایران عشق می‌ورزد و هم به آن مردانی که جان خود را با انگیزه دینی و اسلامی برای دفاع از ایران فدا کردند. او را به این اعتبار می‌توان، از لحاظ مرامی، شاعری «ملّی‌مذهبی» (به معنای واقعی و نه به معنای نسبتاً منفی روزنامه‌ای و سیاسی این تعبیر) دانست. دریغ است بعضی از غزلیات ایران‌دوستانه او را در اینجا نیاوریم. غزل «پریزاد» را، که نامش به این مجموعه شعر داده شده و برای ایران است، با هم می‌خوانیم:

نوشتم پشت هر گلبرگ سرخی شرح حالت را	کشیدم روی هر آئینه‌ای طرح جمالت را
به گوش هر غریب و آشنا نام تو را خواندم	دمیدم در ضمیر شعرها عطر خیالت را
تویکرنگی و ترکیب تمام رنگ‌ها هستی	ندارد هیچ پاییز و بهاری اعتدالت را
تو آن اسب سپید قصه‌پردازان دنیایی	که از این سو به آن سو می‌کشاند باد یالت را
ونوس آسبایی! ماه منظوم تماشایی!	رها کن در خلیج فارس گیسوی شالت را
من از عمق تمدن‌های چندین‌ساله می‌بینم	امیر فین کاشان را و سردار شمالت را
زمستان‌ها که برفی می‌شود پیراهن الوند	می‌اندازم به دور گردنم کشمیر شالت را
چه مشتاقان به دل دارند امید وصال را!	چه بدخواهان به سر دارند سودای محالت را!
شب است و باز در آغوش پُر مهر تو می‌خوابم	الهی که نبینم، تا ابد، رنج و ملالت را
خراسان تا خراسان مژده دیندار می‌آید	نوازش کن، نوازش کن، نوازش کن غزالت را...

(ص ۳۵-۳۶)

اثر جنگ را در آن دسته از شعرهای شاعر که حال و هوای «ایرانی» دارند، از جمله در غزل «خاک

عزیز»، به روشنی می‌توان دید:

به چشمم می‌کشم، هر صبح، خورشید طلایت را	به خوابم می‌برم، هر شام، ماه دلربایت را
اگرچه از تبار آب و باد و آتش و خاکم	خدا با روح من آمیخت روح کبریایت را
تو در مقیاس‌های کوچک کاغذ نمی‌گنجی	به تن کرده‌ست دنیا اطلس جغرافیاییت را
عروس شرق! من نیلوفر صحرائی‌ات هستم	نگیری از وجود بی‌پناهم ریشه‌هایت را
بدون تو تمام شاعران خاموش می‌مانند	و دیگر هیچ شعری پُر نخواهد کرد جاییت را
کجا پیدا کنم یک تکه از خاک عزیزت را؟	کجا پیدا کنم یک شمه از حال و هوایت را؟

چه خوشبختم که در گنجینه‌های باستان دارم
 ترنجم نیست، گنجم نیست، اما دوست می‌دارم
 دلم می‌خواست رودی می‌شدم بر بستر «مجنون»
 دلم می‌خواست موجی می‌شدم بر ساحل «اروند»
 گل شیپوری من! چشم بد از بارگاہت دور
 پرستوها اگر رفتند، روزی باز می‌گردند

سیلک سربه‌زیر و اعتبار آریایت را!
 حصیر کهنه‌ات را، پاره‌های بوریایت را
 که لیلاوار در بر می‌کشیدم کربلایت را
 که دیگر بار با خون می‌نوشتم ماجرایت را
 بتابان گنبد و گلدسته‌های کهر بایت را
 که هر حس غریبی می‌شناسد رد پایت را ...

(ص ۴۸-۴۹)

در غزل مزبور، کلیدواژه‌های «مجنون» و «کربلا» و «اروند» به ادبیات دفاع مقدس یا همان جنگِ تحمیلی تعلق دارند و حضورشان، به‌روشنی، گره‌خوردگی عشق به ایران و احترام به شهیدان را آشکار می‌سازد. غزل «اسفندیار باش» نیز آینه تمام‌نمای عشق شاعر به ایران و درد و داغ و حسرت او برای شهیدان است:

دارند عشق را به خیابان می‌آورند
 از من نپرس حال و هوایم چگونه است
 با هر نسیم، داغ دلم تازه می‌شود
 در دوردست‌ها خبری از بهار نیست
 آه، ای شب عزیز، لباس عزا پیشوش
 آه، ای شب عزیز، لباس عزا پیشوش

گل می‌برند و خالی گل‌دان می‌آورند
 این روزها که بغض فراوان می‌آورند
 پس کی برای پنجره باران می‌آورند؟
 تقویم‌ها همیشه زمستان می‌آورند
 تابوت ماه را لب ایوان می‌آورند

اسفندیار باش و از این ضربه‌ها نترس
 رویین‌تنان حماسه به میدان می‌آورند

(ص ۲۲)

جلوداریان برای خلیج فارس هم دو غزل با عنوان «خلیج فارس ۱» و «خلیج فارس ۲» دارد که در کنار هم در صفحات ۵۰ و ۵۱ چاپ شده است. دو بیت آغازین «خلیج فارس ۱» چنین است:

می‌بوسمت از دور ای پهن‌آور آبی
 گیسوی مؤاجت رها بر شانه بندر

محتاج آغوش تو هستم مادر آبی!
 دل می‌بری از لنج‌ها طغیانگر آبی!

(ص ۵۰)

که ظرافت‌ها و احوال زنانه و دخترانه را در دو بیت مزبور هم به خوبی می‌توان دریافت. در ادامه، صورت کامل شعر «خلیج فارس ۲» را می‌آوریم تا، همچنان‌که شاعر ما حق وطن و خلیج فارس را به خوبی ادا کرده است، ما هم تاحدی حق او را ادا کرده باشیم:

لنج‌ها آرام می‌گیرند روی بسترت
 مرغ‌ها آواز می‌خوانند بالای سرت

خوش به حال بچه‌ماهی‌ها که بازی می‌کنند
خوش به حال بادبادک‌ها که جولان می‌دهند
کاش می‌شد مثل مروارید غلتی می‌زدم
خلسه آشفتگان در آبی سکرآورت
شرح‌شرح از دل طوفانی‌ات خون می‌چکد
هر نسیمی از جوار آستانت بگذرد
گرچه عمری کارزار دود و خاکستر شدی
در خروش موج‌ها و سینه پهن‌اورت!
در هوای شرجی و تنگ غروب بندرت!
در حریر ماسه‌ها و ساحل خوش‌منظرت!
عشوه نیلوفران در پیچ‌وتاب پیکرت
عشق می‌ریزد به گرماگرم چشمان ترت
شمه‌ای می‌آورد از لاله‌های پرپرت
باز روشن می‌شود فانوس‌ها دوروبرت

(ص ۵۱)

در پریزاد، حال و هوای ایرانی را، افزون بر اشعاری که در این مقاله آورده‌ایم، در غزل‌های «اذان بم» با عنوان فرعی «برای زلزله بم و غم مردمانش» (ص ۱۸-۱۹)، «از ارگ تا سیلک» با عنوان فرعی «برای فاجعه جمعه ۵ دی ۱۳۸۲-زلزله بم» (ص ۲۰)، «ایران» با عنوان فرعی «برای خاک پاک ایران» (ص ۲۳-۲۴)، «ترنج» با عنوان فرعی «برای هنر اصیل ایرانی؛ فرش» (ص ۴۰) و «گل سرخ» با عنوان فرعی «برای دشتستان‌ها و گلاب ناب قمصر کاشان» (ص ۸۷) نیز می‌توان دید.

بخش گسترده‌ای از شعرهای «فصل عشق» گزیده‌اشعار پریزاد به احوال درونی شاعر تعلق دارد؛ احوالی که آمیزه‌ای است از عشق و امید و ناامیدی و آرزوها و غصه‌ها و گلایه‌های دخترانه و زنانه که حرف دل شاعر است. این دست احوال را به‌ویژه در این غزل‌ها می‌توان خواند: «برای آخرین بار» (ص ۲۷)، «تقویم» (ص ۴۱)، «تکه‌سنگ من» (ص ۴۲)، «چلچراغ» (ص ۴۵)، «خاطرات مشترک» (ص ۴۶-۴۷)، «دریایی» (ص ۵۳)، «دل من» (ص ۵۷)، «دو فنجان غزل» (ص ۵۹)، «دیگر نخواهم بود...» (ص ۶۲)، «طالع» (ص ۷۲)، «طوفان» (ص ۷۳)، «فراموشم کنید» (ص ۷۹)، «کمکم کن» (ص ۸۴)، «گل ناز» (ص ۸۸)، «مال خودت باشد» (ص ۹۰)، «مرا ببخش» (ص ۹۳)، «نسیم» (ص ۹۶) و «وصیت» (ص ۹۸).

از میان اشعار فراوان عاشقانه و سراسر تغزل پریزاد به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

تقویم توی کوچه قدم می‌زد با دختری که عاشق باران بود

با دختری که سینه دریا پیش در معرض همیشه طغیان بود

تقویم همچنان سپری می‌شد در چشم‌های قهوه‌ای دختر

که ناگهان زمان متوقف شد: مرد غریبه‌ای ته فنجان بود

مرد غریبه‌ای که سر ساعت (ساعت به وقت شرعی احساسات)

آمد سراغ خلوت آینه؛ آینه روبه‌روی زمستان بود ...

(«تقویم»، ص ۴۱)

آشفته‌ترین گوشه دنیا است دلِ من
آرامش تدریجی و طوفان حوادث
یک‌روز پی راحتی و خوش‌گذرانی
یک‌روز پی حلال معصمت دلِ من
در آینه‌ها باز به دنبال چه هستی؟
از پشت همین قافیه پیدا است دلِ من
بگذار بدانند همه قصه ما را
بگذار بدانند که غوغاست دلِ من
این شعر برای شب دیدارِ من و توست
بیچاره بین فکر کجاهاست دلِ من!
بعد از تو نه عشقی، نه امیدی، نه بهاری ...
برگرد که تنهاست که تنهاست دلِ من ...

(«دلِ من»، ص ۵۷)

به این گنجشک غمگین یاد دادی پرگشودن را
خودت گفتمی که باید رفت تا جایی که عاشق شد
مرا با پنجره با لهجه باران صدا کردی
به پاهایم رساندی طاقت فرهاد رفتن را
بین این چشم‌های بچه‌آهوی قشنگِ توست
نه! این رودابه گیسو پریشان اساطیریست
خدا انگار از روز ازل ما را به هم بخشید
که با بال شکسته حس کند در اوج بودن را
خودت خواندی، به گوشم، راه و رسم دل‌ربودن را
غباری نیست تا معنا کند فعلی «زدودن» را
به لب‌هایم نشانندی قدرت شیرین سرودن را
که تنها دوست دارد از زبان تو ستودن را
که در آغوش آرام تو می‌خواهد غنودن را
ولی ارزانی ما کرد از هم دور بودن را

(«روز ازل»، ص ۶۴)

آمیخت با تمام وجودم وجود تو
چیزی شبیه معجزه در من وزید و بعد
جنگل چقدر دور و برم را گرفته بود!
فانوس‌ها به قصد نجات من آمدند
حالا در آستانه طغیان نشستند
دیگر نمی‌شود بروم، نه نمی‌شود
گل کرد روی پیکر من تار و پود تو
آغاز شد نسیم فراز و فرود تو
اما درست لحظه خوب ورود تو
فانوس‌ها به قصد سلام و درود تو
تا، موج‌موج، پُر شوم از رودرود تو
بود و نبود من شده بود و نبود تو

(«فانوس‌ها»، ص ۷۸)

جز این‌ها، در «فصل عشق»، شعرهای دیگری هم هست که شاعر آن‌ها را به مناسباتی سروده:
گاه برای مادرِ خود، از جمله دو شعر «پنجه تقدیر» (ص ۳۸-۳۹) و «قهرمان شکسته» (ص ۸۱)؛ و گاه
از پی بعضی اتفاقات ناگوار، از جمله شعر «دوست» (ص ۶۰-۶۱) در غم جان‌باختن تعدادی
از دانشجویان در حادثه واژگونی اتوبوس دانشگاه علوم و تحقیقات تهران در چهارم دی ۱۳۹۷؛ و یا
برای فقرا و محرومان جهان، از جمله شعر «شرف» (ص ۷۰-۷۱)؛ و گاهی نیز برای رنج مردمان
کشورهای همسایه، از جمله شعر «غریب آشنا» (ص ۷۵-۷۶) که شرحی شاعرانه از زبان یک دردمند

افغان است؛ و آن‌ها را در مقایسه با شعرهای متضمن احوال شخصی شاعر - که شعرهای «انفسی» است - با قدری تسامح می‌توان شعرهای «آفاقی» او دانست.

«فصل عطش» بخش دوم مجموعه پریزاد است و در بردارنده شصت و سه شعر از شعرهای آیینی شاعر. جلوداریان شاعری است مسلمان و مؤمن و انقلابی؛ و اشعار آیینی اش آینه اعتقادات اوست. پرداختن به طیف وسیعی از مضامین و موضوعات آیینی، از مناجات خداوند تا ستایش پیامبر^ص و امامان معصوم^ع و تکریم امام خمینی^{ره} و شهیدان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و نیز تبیین دردها و مصائب جهان اسلام از جمله مسئله «فلسطین»، تنوع اشعار آیینی او را نشان می‌دهد. چند بیتی از شعر «استغاثه» را، که عطر و بوی مناجات دارد، می‌خوانیم:

... ای ساحت مقدس «آئن یجیب‌ها»	دنیا، بدون ذکر تو، دنیا نمی‌شود
یعنی بهارها به تغزل نمی‌رسند	یعنی که طبع شعر شکوفا نمی‌شود
شیرینی اجابت شب‌گریه‌های تلخ!	طعم بهشت بی تو گوارا نمی‌شود
ای آن‌که از خودم به خودم آشناتری	یک لحظه هم بدون تو حتی نمی‌شود
یا کاشف الگروب لك الحمد و الثناء	زخم زمانه بی تو مداوا نمی‌شود
این نامه را به شوق زیارت نوشته‌ام	یا مستجاب می‌شود و یا نمی‌شود ...

(ص ۱۰۵-۱۰۶)

جلوداریان ارادت خود را به پیامبر اسلام^ص در شعرهای «برگزیده‌ترین» (ص ۱۱۶)، «تو کیستی؟» (ص ۱۲۴)، «خسرو حجاز» (ص ۱۳۳) و «رسول مهر» (ص ۱۳۹) نشان داده است. شعر «رسول مهر» او:

درخت‌ها همه در سایه مقام بلندت	بنفشه‌ها همه در تاب گیسوان کمندت
به گرد پای تو هرگز نمی‌رسند سواران	اگرچه سخت بتازند در رکاب سمندت
چه رودها که تپیدند تا تو را به کف آرند!	چه بادها که وزیدند تا مگر بپرند!
مسیر چشم تو آن قدر دشت و دامنه دارد	که آهوان جهان را کشانده است به بندت
چنان صمیمی و بی‌ادعا و بنده‌نوازی	که نیست هیچ مسلمان و کافری گله‌مندت
رسول مهر! تو را با کدام خط بنگارم؟	فدای آن دل مشکل‌گشای ساده‌پسندت
بخوان به نام همان خالق که خسرو عشق است	فدای لهجه شیرین و حرف‌های چوقندت ...

کاشان از صدر اسلام مهد تشیع بوده و شاعر کاشانی ما این پشتوانه تاریخی را در اشعار آیینی خود به خوبی منعکس ساخته است. او برای همه انمه^ع و به ویژه حضرت علی^ع، به اصطلاح، سنگ تمام گذاشته است. از میان چند شعر، که برای امیرالمؤمنین در پریزاد آمده، «باید تو را شنید» را می‌خوانیم:

خورشید نقطه‌ای ست که معنا نمی‌شود
مجنون دچار قصه لیلیا نمی‌شود
این درد قرن‌هاست مداوا نمی‌شود
دیگر کسی شبیه تو پیدا نمی‌شود
مثل تو ماه این همه زیبا نمی‌شود!
هرگز غزال مثل تو رعنای نمی‌شود
هرگز امیر مثل تو تنها نمی‌شود
امروز من، بدون تو، فردا نمی‌شود
حتی بهار، بی تو، شکوفا نمی‌شود
حتی نگاه یاز غریبانه می‌شود
بعد از تو روڈ راهی دریا نمی‌شود
بایست تو را شنید، دریغای نمی‌شود!

بعد از تو هیچ پنجره‌ای وانمی‌شود
بعد از تو عشق سر به بیابان نمی‌زند
بعد از تو شاعران تب مضمون گرفته‌اند
گم‌گشته عزیز جهان! یوسف‌الجمال!
می‌خواستیم که ماه خطابت کنیم، ولی
می‌خواستیم غزال صدایت کنیم، ولی
می‌خواستیم امیر خطابت کنیم، ولی
بگذار صادقانه بگویم بزرگوار!
وقتی که نیستی، چه امیدی به باغچه؟
وقتی که نیستی، چه امیدی به روزگار؟
الله اکبر از تو که در خون شناوری!
باید سکوت کرد و غم چاه را شنید

مولای من! بگو که رهایم نمی‌کنی

این کوه غصه در دل من جا نمی‌شود

(ص ۱۱۴-۱۱۵)

ارادت جلوداریان به امام رضا^ع را از تعداد شعرهایی می‌توان دریافت که در وصف آن امام

سروده. از آن میان است شعر «شمس خراسانی»:

کاش آرام بگیرد دل طوفانی من!
چه کسی می‌دمد از کالبد تاریکم!
تا به سامان برسد بی سر و سامانی من
مژده وصل بده یوسف کنعانی من!
تو کجا و قفس خواب زمستانی من؟!
باغ انگوری من، شور غزل خوانی من!
ماه پیشانی من، «شمس خراسانی» من!

غرق دریا شده این روح بیابانی من
چه کسی می‌دمد از کالبد تاریکم!
بگذارید که سر در قدمش بگذارم
خاطر یاز عزیز است و عزیز است و عزیز
تو بهاری، همه چلچله‌ها می‌دانند
خواستیم از تو بگویم، دهنم شیرین شد
شب سردی ست، مرا یگه و تنها مگذار

(ص ۱۵۵)

جلوداریان، به مثابه یک زن شاعر مسلمان انقلابی، برای همه زنان مطرح در دل و جان یک زن شیعی (برای حضرت فاطمه زهرا^س، حضرت زینب^س، حضرت معصومه^س - مخصوصاً به جهت نگهداشت حق همسایگی قم و کاشان - و حضرت ام‌البنین^س) شعر سروده است. جلوداریان برای حضرت خدیجه^س هم شعر دارد که البته جداگانه در مجموعه شعر کهر با چاپ شده است. از جمله شعرهای فاطمی جلوداریان، «بانوی خورشید» را می‌خوانیم:

بانوی من، بیا و از اینجا عبور کن
من نذر کرده‌ام که بمانم کنار تان
خورشید در پناه شما گرم می‌شود
پایزها تمام مرا غم گرفته‌اند
من لایق نگاه شما گرچه نیستم
من خاک زیر پای شمایم، کنیزتان!
هر چند ما بدیم، ولی دستان تهی ست
در فصل فصلِ بی‌کسی دل ظهور کن
باور نمی‌کنی، غزم را مرور کن
بانو شب بلند مرا قصر نور کن
برگرد و ذهن باغچه را غرق شور کن
ای لطف ناگهان، به خیالم خطور کن
بانو مرا، از این همه تشویش، دور کن
بانو نظر به سادگی این سطور کن ...
(ص ۱۱۰)

مجموعه شعرهای آیینی جلوداریان از شعرهای مهدوی نیز خالی نیست؛ از آن جمله است شعر
«رؤیای نرگس‌ها»:

فردا برای آمدن دیر است، باور کن
لکنت گرفته تاروپود حرف‌هایم را
اینجا همه باهم برادرکشتگی دارند
اینجا، به دست عشق، صدها قفل نفرینی ست
ای کاش برگردی که سیل ناجوانمردی
من تیره و تارم، تو نور جمعه‌ای، اما
پُر کرده دنیای مرا رؤیای نرگس‌ها
روی غزل‌ها زخم تقدیر است، باور کن
چشم و دلم از واژه‌ها سیر است، باور کن
در هر نگاهی، برق شمشیر است باور کن
اینجا به پای عشق زنجیر است، باور کن
در روح آدم‌ها سرازیر است، باور کن
شب با سلام صبح درگیر است، باور کن
این انتهای حُسن تعبیر است، باور کن
(ص ۱۴۲)

سوگ سروده‌های جلوداریان هم، به ویژه در وصف شهدا، همه دل‌نشین و خواندنی است:
از جمله شعر «سیمرغ»:

دوباره باد آورده ست عطر گیسوانت را
دلم مانند گنجشکی درون سینه می‌لرزد
تو وقتی نیستی، سر روی دامن که بگذارم؟
کجا رفتی که بعد از آن همه چشم‌انتظاری‌ها
کجا رفتی که بعد از آن همه شب‌زنده‌داری‌ها
کجا رفتی که بعد از آن همه نامه‌نگاری‌ها
تو سیمرغ بلند آوازه این سرزمین بودی
خدا هم شهد شیرین شهادت را به کامت ریخت
تو را می‌جویم و دیگر نمی‌یابم نشانت را
ولی با اشک تسکین می‌دهم داغ گرانت را
بیا در دست من بگذار دست مهربانت را
برای مادرت بردند مشتی استخوانت را؟
برای همسرت بردند تابوت روانت را؟
برای کودکت بردند عکس بی‌زبانت را؟
که روزی، عاشقانه، ترک کردی آشیانت را
به این خاطر که با خون حفظ کردی آرمانت را
(ص ۱۴۶)

از شعر «گنج» نیز، که برای شهیدان مفقودالأثر سروده شده، نمی‌توان به آسانی گذشت:

شبی راهی شدی تا با غریبی هم‌سفر باشی
سواری آمد و پیغامی از سرگشتگی آورد
نسیمی آمد و بوی خوش دلدادگی آورد
تورا تا وادی لیلاترین افسانه‌ها بردند
جهان یک پهنه آتش بود و از بی حاصلی می‌سوخت
تو یادم داده بودی قصه‌های آب‌بابا را
اگر امروز، مثل گنج، دنبال تو می‌گردیم

بدون اینکه حتی لحظه‌ای فکر خطر باشی
به صحرا سرسپردی تا همیشه شعله‌ور باشی
به دریا دل سپردی تا همیشه رهگذر باشی
که، مجنون‌حال، از حال خودت هم بی‌خبر باشی
تو باریدی که از حس تولد بارور باشی
نشد اما برای آرزوهایم پدر باشی
خدا می‌خواست در این خاک مفقوداً اثر باشی

(ص ۱۸۱)

«حضرت عباس ع»، «اربعین»، «نماز»، «نهج البلاغه»، «امام خمینی ؑ» و «انقلاب» از جمله مضامین شعرهای آیینی جلوداریان‌اند. او در همه این دست شعرها، با زبانی بی‌تکلف اما گهگاه سنت‌شکن و نوگرا، نمونه‌هایی فاخر از شعر آیینی امروز را به فارسی‌زبانان عرضه کرده است. از گشت‌وگذاری در آن‌ها می‌توان دریافت شاعر، در شعر خود، «پوشیده‌گویی» را بیشتر دوست دارد تا اصطلاحاً «روضه مکشوف‌خواندن». او در بسیاری از غزل‌ها نام مخاطب را تا پایان غزل، مثل یک راز، مکتوم و پوشیده نگه می‌دارد و تنها در پایان غزل رازگشایی می‌کند. پایان‌بندی‌های شاعر در غزل‌ها، نشان از هنرمندی و هنرشناسی او دارد. پیش‌تر این رمزگشایی ظریف را در پایان غزل «شمس خراسانی» شاهد بودیم. نظیر همان شیوه را در شعر «غریب‌ترین» (ص ۱۷۱) هم می‌بینیم؛ آنجاکه شاعر غزل خود را با این بیت به پایان می‌برد:

اگرچه دختر سردابه‌های کاشانم
سعادت است که در مشهد الرضا هستم

(ص ۱۷۲)

در غزل «گوهر» (ص ۱۸۲) که برای حضرت زهرا^س سروده شده جلوداریان، در همه ابیات، مخاطب محبوب خود را با ضمیر «تو» یاد کرده و تنها در پایان غزل است که با یک «التفات» هنرمندانه به شعرش «حسن مقطع» می‌بخشد و آن را با این بیت تمام می‌کند:

خوشبخت آن زنی ست که در طول زندگی
پا جای پای حضرت زهرا گذاشته

(ص ۱۸۳)

اما «فصل راز» پریزاد چهارده شعر ترانه‌گونه در بردارد. زبان این شعرها با زبان شعرهای «فصل عشق» و «فصل عطش» فرق دارد؛ تفاوتی که اقتضای طبیعی ترانه‌سرایی است. جلوداریان در ترانه‌سرایی هم کارنامه مقبولی دارد. بسیاری از اشعار او را می‌توان در ترانه‌ها و بعضی آهنگ‌های ابتدا و انتهای مجموعه‌های تلویزیونی شنید. شعرهای «پدر»، «خلوت شبانه» و «مجت» از جمله اشعار پریزاد است که با صدای خوانندگان «مرکز موسیقی و سرود صداوسیما جمهوری اسلامی

ایران» در قالبِ نماهنگِ صداگذاری و اجرا شده‌اند. ترانه‌سراییِ هنری است که شاعران مشهورِ روزگارِ ما نوعاً بدان التفاتی نشان نمی‌دهند. حضور جلوداریان در این عرصه را می‌توان امتیازی در کنارِ دیگر امتیازاتِ او دانست.

نتیجه

سارا جلوداریان یکی از زنان شاعر بعد از انقلاب اسلامی است. زبان شعرِ او ساده و از لحاظِ دستوری سالم است. آوردن تصاویر تازه و بدیعِ زبان شعرش را دشوار نکرده‌است. او ترانه‌سرای توانایی هم هست و آن دسته از اشعارش که به ترانه نزدیک می‌شوند، به اقتضای ترانه‌گونه‌بودنشان، زبانی شکسته و ساختاری متفاوت دارند. «فصل راز» پریراد از چهارده شعرِ ترانه‌گون شکل گرفته‌است. شعرهایِ «پدر»، «خلوت شبانه»، و «محبت» از جمله اشعارِ پریراد است که در قالبِ نماهنگ صداگذاری و اجرا شده‌اند. ویژگیِ دیگرِ شعرِ جلوداریان زبان زنانهٔ اوست که هم در انتخاب کلمات و هم در ساختن تصاویرِ شعری‌اش دیده می‌شود.

«عشق به میهن»، در شعر جلوداریان، جلوه‌ای خاص دارد. اشعاری که برای زادگاهش کاشان سروده‌است نمونه‌ای از عشقِ او به میهن به شمار می‌رود؛ اما میهن برای او در کاشان خلاصه نمی‌شود و اشعاری که دربارهٔ دفاع مقدّس و قهرمانان و شهدا و خلیج فارس سروده‌است نشان‌دهندهٔ همین ویژگی است. در میان اشعارِ او چند شعرِ مناسبی هم دیده می‌شود؛ مانند شعر «از ارگ تا سیلک» (برای زلزلهٔ بم) و

شصت‌وسه شعر از اشعار آیینیِ جلوداریان، که در فصل دوم مجموعهٔ پریراد آمده‌است، تنوّع موضوعات شعر آیینیِ او را نشان می‌دهد؛ از مناجات با خدا و نعت پیامبر اسلام^ص و منقبت امامان^ع گرفته تا تکریم امام خمینی^و و بیان مصائب جهان اسلام و مسئلهٔ فلسطین. جلوداریان، همچنان‌که زبانی زنانه دارد، به زنان مطرح جهان شیعی نیز پرداخته‌است؛ از جمله شعر «بانوی خورشید» که برای حضرت فاطمه^ص سروده‌است. «اربعین»، «نماز»، و «نهج البلاغه» از دیگر مضامین شعرهای آیینیِ جلوداریان است.

منابع

جلوداریان، سارا، پریراد (گزیده اشعار)، شانی، چاپ دوم، کرج، ۱۳۹۸.
حدّاد عادل، غلامعلی، «درون‌مایه و ویژگی‌های اشعار آیینی محمدحسین انصاری‌نژاد»، ادبیات انقلاب اسلامی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، دورهٔ سوم، ش ۱ (پیاپی ۵)، زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۳-۴۰.

